

نام نمایشنامه : خنده رو باسواده

نویسنده: مهری طهماسبی دهکردی

گروه سنی: سال های اول دبستان و پیش دبستانی

بازیگران: خنده رو، مادر خنده رو، پدر خنده رو، خاله خرسه، بامزه (این نمایش را با ۳ بازیگر می توان اجرا کرد)

بازیگران با ماسک حیوانات می توانند ایفای نقش کنند. به یک ماسک خرس و ۴ ماسک میمون نیاز است.

آغاز نمایش:

صحنه یک جنگل و خانه درختی است که میمون ها هر سه دور هم نشسته اند. از دور صدای بچه هایی به گوش می رسد که می خندند و شعر می خوانند:

میریم مدرسه تا درس بخونیم

باید بدویم تا جا نمونیم

خاله خرسه تو مدرسه

معلمی مهربونه

همه ی ما دوستش داریم

خرسه خیلی مهربونه

مادر میمون کوچکتری یعنی خنده رو، دستی به سر او می کشد و می گوید:

خنده رو جان، پسر

خنده رو جواب نمی دهد.

میمون پدر: (رو به خنده رو میکند و دستش را در دست می گیرد) پسر جواب بده، ماما داره حرف می زنه

خنده رو با ناراحتی سرش را زیر می اندازد: می دونم چی میخواد بگه

مادر: (با خنده) چی می خوام بگم؟

خنده رو: می خوام بگی برو مدرسه، درساتو بخون، برو عزیزم تو خونه نمون

پدر: درست گفتی پسر، مادرت می خواد همینو بگه.
 خنده رو: (با عصبانیت) مدرسه رو دوس ندارم!
 پدر و مادر: (همصدا) دوس نداری؟ مدرسه رو دوس نداری؟
 خنده رو: (با لجبازی) دوس ندارم، دوس ندارم. دلم می خواد بازی کنم، روی درخت تاب بخورم.
 پدر: اگر نری به مدرسه، تو بی سواد می مونی
 مادر: درسته، نمی تونی مجله و کتاب بخونی
 خنده رو: نمی خوام مجله و کتاب بخونم، می خوام توی خونه بمونم
 پدر: امروز تمام بچه ها، دارن میرن به مدرسه
 مادر: (ازجا بلند می شود و با دقت گوش می دهد. صدای زنگ مدرسه و همه بچه ها شنیده می شود.) گوش کن، گوش کن! صدای زنگ مدرسه است، دینگ و دینگ و دینگ صداش میاد
 پدر: صدای زنگ مدرسه قشنگه! کتاب بچه ها پر از عکسای رنگارنگه
 خنده رو: (گوش هایش را می گیرد و چشم ها را می بندد. پاهایش را به زمین می کوبد و جواب نمی دهد.)
 پدر و مادر جلوی صحنه می آیند و به تماشاچی ها می گویند:
 بچه ها شما بگید یک و دو و سه
 خنده رو باید، بره به مدرسه
 بچه های تماشاچی با کمک پدر و مادر خنده رو می گویند: یک و دو و سه، خنده رو باید، بره مدرسه
 خنده رو اعتنایی نمیکند و توپش را بر میدارد و از صحنه خارج می شود. پدر و مادر خطاب به بچه ها می گویند:
 خیلی بد شد خنده رو حرف شما را گوش نکرد،
 گوش به حرف بچه های خوب و باهوش نکرد
 حالا تنها توی خونه می مونه
 نمی تونه کتابای خوب بخونه
 بعد با ناراحتی از صحنه خارج می شوند.
 پرده دوم:
 خنده رو در خانه می دود و با یک توپ کوچک بازی می کند. دوستش بامزه، با یک کتاب بزرگ و رنگی وارد می شود و بلند سلام می کند.

خنده رو با خوشحالی جلو میدود و می گوید:

سلام دوست عزیزم، بامزه جون کجا بودی؟ خیلی وقته به دیدنم نیومدی

بامزه: مشغول درس و مشق بودم، حالا اومدم ببینمت

خنده رو: من که کاری ندارم، از صبح تا شب بیکارم، بازی میکنم، پایین می پریم، بالا می پریم، آواز میخونم، شادی میکنم.

بامزه: اما من میرم به مدرسه، درس می خونم.

خنده رو: (قاه قاه می خندد) نمی خواد بری به مدرسه، بیا با هم بازی کنیم.

بامزه: منم بازی رو خیلی دوس دارم، اما باید درس بخونم، می خوام که باسواد باشم، کتابای خوب بخونم.

خنده رو: (با خنده و تمسخر) چرا حالتو می کنی خراب؟ واسه چی میخوای بخونی کتاب؟
بامزه: (کتابی را که در دست دارد به خنده رو نشان می دهد) ببین این کتاب پر از قصه های قشنگه، نقاشیاش خوشگل و رنگارنگه. من قصه هاشو با کمک خانم معلم خاله خرسه خوندم. خاله خرسه مهربونه، قصه های خوب می دونه، یادم داده شعر بخونم، حساب کنم، کتابای خوب بخونم.
خنده رو کتاب را بر میدارد و ورق می زند و با دقت به عکس ها نگاه می کند و رو به بامزه می کند و می گوید:

تو این کتاب چی نوشته؟ میشه امروز تو پیش من بمونی؟ میشه برام این کتابو بخونی؟

بامزه آماده ی رفتن می شود و می گوید:

نه جان من نمیشه، هرکسی خودش باید یادبگیره این کتابو بخونه.

خنده رو: من که سواد ندارم...

بامزه: (در حال رفتن) من دیگه باید برم، این کتاب پشت باشه، هروقت که باسواد شدی بخونش.

(دستی تکان میدهد و می گوید): خداحافظ خنده رو

خنده رو کتاب در دست و ناراحت می گوید: به سلامت

بامزه از صحنه خارج میشود. خنده رو می نشیند و کتاب را ورق میزند. مادرش وارد می شود.

خنده رو با خوشحالی به سوی او می دود و با هیجان می گوید:

مامان جون، مامان جون، این کتابو واسم بخون.

مادر: (کتاب را می گیرد و می گوید) این کتابو از کجا آوردی؟

خنده رو: بامزه اومد به دیدنم، این کتابو برام آورد. بخونش مامان

مادر: (کتاب را به دست خنده رو می دهد. آه می کشد و می گوید) من که سواد ندارم، یه مامان بیسوادم!

خنده رو: (با ناراحتی) وای چه بد!

پدر وارد می شود. خنده رو با شادی به طرفش می دود و می گوید:

سلام بابا، زودی بیا، این کتابو برام بخون

پدر: علیک سلام) کتاب را می گیرد، ورق می زند و می بندد و به دست خنده رو می دهد) من که سواد ندارم، یه بابای بیسوادم.

خنده رو (با گریه): وای چه بد! چرا شما بیسوادی؟

پدر و مادر: چون مدرسه نرفتم.

خنده رو: امان دلم می خواد، این کتابو بخونم. قصه هاشو بدونم

پدر و مادر: باید بری به مدرسه

خنده رو: مدرسه را دوست ندارم

پدر و مادر: اگر نری به مدرسه، تو بیسواد می مونی، کتاب و مجله را، نمی تونی بخونی

خنده رو: اگه برم به مدرسه، نمی تونم بازی کنم، پایین و بالا پیرم تا دلمو راضی کنم

مادر: تو مدرسه هم می تونی درس بخونی، هم می تونی بازی کنی، خیلی چیزها یاد می گیری

پدر: آره پسر، مامان جونت دُرست میگه، مدرسه جای خوبیه!

پدر و مادر جلوی صحنه می روند و خطاب به تماشاگران می گویند: بچه های نازنین، گلای روی

زمین، شما به خنده رو بگید مدرسه جای خوبیه (تماشاگران با راهنمایی آنها می گویند: مدرسه جای خوبیه)

پدر و مادر به سوی خنده رو می روند، نازش می کنند و می گویند: این بچه ها هم می دونن،

مدرسه جای خوبیه

مادر: معلم این مدرسه، یه خرس مهربونه، این خاله خرسه خیلی، چیزای خوب میدونه

پدر: تو مدرسه تو میتونی، درس بخونی، بازی کنی، دوستای خوب پیدا کنی، خیلی بهت خوش می گذره

خنده رو: (کمی فکر می کند و ناگهان از جا می پرد و با صدای بلند می گوید) منو ببرید به مدرسه،

میخوام برم درس بخونم، میخوام همه کتابارو، بشینم و هی بخونم.

پدر و مادر هورا می کشند و با شادی دست می زنند. سپس با هم می خوانند:

یک و دو و سه

خنده روی ما

میره مدرسه

باسواد میشه

کتاب میخونه

خیلی چیزارو

اونوقت میدونه

با شادی روی صحنه می دوند و سپس از آن خارج می شوند.

پرده سوم:

خاله خرسه و خنده رو کنار هم نشسته اند. یک تخته سیاه یا یک تخته وایت برد (بستگی به امکانات تهیه کننده دارد) رو به تماشاگران قرار دارد. سر و صدای بچه های مدرسه از بیرون به گوش می رسد.

خاله خرسه با خوشرویی و مهربانی دستی به سر خنده رو می کشد و می گوید:

خنده رو جان خوش اومدی به مدرسه، حالا نوبتِ خوندن درسه

خنده رو: (کتاب قصه ای را که بامزه به او داده در دست دارد) می خوام که باسواد بشم، (به کتاب

اشاره می کند) تا این کتابو بخونم. دلم میخواد همه چیزو یاد بگیرم، دلم میخواد بدونم شبا چرا

تاریکه؟ چرا ماه آسمون، گاهی خیلی باریکه؟

خاله: (خرسه می خندد) باریکلا خنده رو، همه چیز یادت میدم. هرچی رو نمیدونی، پرس، خودم بهت

میگم

خنده رو: یادم بدید الفبارو، میخوام که باسواد بشم، وقتی کتابی میخونم، خیلی خیلی شاد بشم.

خاله خرسه پای تخته می رود و می گوید:

امروز به نام خدا

شروع میشه درس ما

اول باید یادت بدم

همه حرفای الفبا

روی تخته مینویسد: آ ا و می گوید: هرچی که مینویسم یا که برات میخونم باید که یاد بگیری، ۳۲

حرف داریم که باید یاد بگیری. وقتی که یاد گرفتی، دیگه تو باسوادی. دیگه غصه نداری، خوشحال و

خیلی شادی.

خنده رو با هیجان کنار خاله خرسه می ایستد و می گوید:

یاد می گیرم معلم مهربون

با زحمتای شما

یادگیری میشه آسون

هرچی بگید با دقت

گوش میکنم همیشه

اگر که دقت کنم

یاد می گیرم همیشه

خاله خرسه: آفرین به خنده روی مهربون، خنده روی نازنین و خوشزبون

روی تخته سه تا از حروف الفبا رامی نویسد و می خواند: این الف، این یک ب، این یکی پ. خنده

روبا او تکرار میکند: الف ب پ.

پرده چهارم:

خنده رو در خانه کنار مادرش ایستاده و با خوشحالی بالا و پایین می پرد. کتاب قصه را هم در

دست دارد.

خنده رو:

مامان جون عزیزم

من حالا با سوادم

می تونم کتاب بخونم

خیلی خیلی شادم

مادر: (با شادمانی می خندد)

بچه ی خوبم حالا تو باسواد

واسه همین می خندی

خوشحال و خیلی شادی

خنده رو: بله مامان جون، مامان جون مهربون (به کتابش اشاره می کند) خوندن این کتاب، واسم شده

راحت و آسون

مادر: شکرخدا خنده رو، می تونی کتاب بخونی، هرچی اون تو نوشته، تو همه رو می دونی.

در این لحظه پدر هم وارد می شود و کناری می ایستد و به خنده رو و مادرش نگاه می کند اما حرفی

نمی زند. ظاهراً خنده رو و مادرش متوجه آمدن پدر نشده اند.

خنده رو:

تو این کتاب قصه
قصه های شیرینه
قصه ی این آدمها
رو کره ی زمینه
حالا کتاب می خونم
عاقل ودانا میشم
وقتی که دانا باشم
خیلی توانا میشم
معلم خوب من
منو کرده باسواد
الهی خاله خرسه
باشه سالم و دلشاد.

پدر جلو می آید و خطاب به تماشاچی ها می گوید:

بچه ها خنده روی من
حالا دیگه باسواده
واسه همین می خنده
خوشحاله خیلی شاده
دست بزنید برای اون
حسابی تشویقش کنید
بهش بگید صدآفرین
تا حسابی شادش کنید

(خودش دست می زند و به تماشاگران اشاره می کند تا دست بزنند. با اشاره او بچه ها دست می زنند و هورا می کشند. سپس خنده رو و مادرش کنار پدر می ایستند و به تماشاگران تعظیم می کنند و مادر می خواند:

بچه های نازنین
قصه مون تمومه حالا
از پشتون میریم دیگه
من و بابا و خنده روی دانا

خنده رو می خواند:
من حالا باسوادم
خوشحال و خیلی شادم
میرم و کتاب می خونم
تا خیلی چیزا بدونم
شما هم کتاب بخونید
قدر امروزو بدونید
بخونید کتابای مفید
تا همه هوشیار بشید
کتاب یه دوست خوبه
واسه همه بچه ها
هرکی کتاب بخونه
میشه عاقل و دانا
باید بریم به مدرسه
تا همه باسواد بشیم
کتابای خوب بخونیم
غافل و نادون نمونیم
معلمای مهربون
درسارو یاد میدن به ما
الهی سالم بمونن
درد نکنه دست اونا
در پایان پدر به تماشاگران می گوید:
بچه ها واسه معلما
یک کف محکم بزنید
و نمایش با دست زدن و تشویق معلما به پایان می رسد.